



بِسْمِ اللَّهِ

وَمَا نُنْتَمِرُ

نصر الله

[Signature]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات نصر

اشعار برگزیده در تجلیل از سید مقاومت

شهید سید حسن نصرالله

به اهتمام: دفتر شعر جامعه ایمانی مشعر

فهرست اشعار

- ۷ راه رفتم سال‌ها، در جاده‌ها ما‌وا نکردم / فاطمه عارف‌نژاد
- ۹ پایان ندارد راه، «بسم‌الله» زنده‌ست / فائزه امجدیان
- ۱۱ دلی که بر ندارد چشم از آن دلخواه، پیروز است / نغمه مستشارنظامی
- ۱۳ بر خیز حزب‌الله غوغایی به پا کن / سیده‌فرشته حسینی
- ۱۵ گر چه بیش از دیگران، سهمش در این دنیا غم است / سعید تاج‌محمدی
- ۱۷ اگر چه داغ سردار آتشی انداخت در جانت / سیدعلی اکبر سلیمانی
- ۱۹ شهادت می‌دهد نامت، رجز خوانی طوفان را / فاطمه نانی‌زاد
- ۲۱ در غیبت خورشید عالم، ماه بر خاست / سمانه رحیمی
- ۲۳ عشق فصلی‌ست که پروانه فراوان دارد / منصوره اسحاق‌زاده
- ۲۵ خدا پر کرده از شور و شهادت چشم‌هایت را / میثم داودی
- ۲۷ پیچیده در گوش زمین گلبانگ تکبیرت / فاطمه نانی‌زاد
- ۲۹ امشب دلم انبار باروت است / افشین علا
- ۳۱ به زخم پیکر زیتون، به بغض لیموها / محمدرضا ترکی
- ۳۳ چگونه شعر بگویم هجوم آهم را؟ / سارا رضانی
- ۳۵ هزار سوگ جشیدیم و داغدار شدیم / فاطمه عارف‌نژاد

۳۷	در پیش روی ما خیابانی که باریک است / اعظم سعادت‌مند
۳۹	چه دارد می‌شود؟ ای داد از این پاییز! نصرالله! / میلاد عرفان‌پور
۴۱	چه سخت است داغ علمدار دیدن / محمدمهدی سیار
۴۴	تو رفتی رفتنت را من بگویم با چه تعبیری / علی داودی
۴۶	چه خواهد کرد بعد از این زمین و آسمان بی تو / جواد محمدزمانی
۴۸	هم‌مرز غم، با رنج و غربت هم‌وطن بودن / فاطمه عارف‌نژاد
۵۰	شروع ماجرای اوست، پایانی که ما دیدیم / محمدحسین مهدویان
۵۲	عنایات خدا تا آخر این راه می‌ماند / علی مقدم
۵۴	هم غزه هم لبنان، هم شام، هم ایران / فائزه زرافشان
۵۶	ای سید مقاومت ای مطلع امید / مسعود یوسف‌پور
۵۸	با خون تو می‌بندم اینک عهد و پیمان / حسن زرنقی
۶۰	باغ ما این است؛ طوفان شد، صنوبر ایستاد / محسن ناصحی
۶۲	چون لشکر انجم به حکم ماه می‌آیند / احمد شهریار
۶۴	بر کران ساحل نزدیک می‌گریند یارانت / میثم داودی
۶۶	تمام پنجره‌های ده آشنای تواند / فاطمه عارف‌نژاد
۶۸	به آسایش جان و تن فکر کردم / فاطمه معصومه شریف
۷۰	خونی به زمین ریخته و داغ جدیدی / الهام نجمی
۷۲	نمی‌فهمند ما را عقل‌های بی‌جنون هرگز / محمدمهدی خان‌محمدی
۷۴	ضاحیه گریان، بیروت حیران / رضا خورشیدی‌فرد
۷۶	نشان داده‌ست چشمانت همیشه راه دریا را / محمدمهدی عبداللهی
۷۸	جاء نصرالله... او اما نمی‌میرد / هاشم کرونی

- ۸۰ آرام از سواحل بیروت رد شدی / اعظم سعادت‌مند
- ۸۲ امید من شهادت و نگاه من به رجعت است / محسن ناصحی
- ۸۴ شصت و سه سال اهل بگاء و نبرد بود / عاطفه جوشقانیان
- ۸۶ شب، شتابان می‌برد تابوت سرخ ماه را / حسن صنوبری
- ۸۹ خیر رسید، خیر داغ بود، آتش بود / محمدحسین نجفی
- ۹۱ بیست و چهار ساعته گرم جهاد بود / مهدی جهاندار
- ۹۳ خداوندا خداوندا پر از داغ، پر از خشم / محمد رسولی
- ۹۸ ای از تبار چارده معصوم، سید! / سیدمحمد رضا یعقوبی آل
- ۱۰۴ از درختان سرخ حماسه / سیدمحمدحسین ابوترابی
- ۱۰۷ صحنهٔ نبرد حق و باطل است / حسین محسنات
- ۱۰۹ «ای کاش می‌شد در کنار ت...» آرزو کردیم / فاطمه عارف‌نژاد
- ۱۱۲ در باور تو چشمه دین می‌جوشد / هادی فردوسی
- ۱۱۴ وجدان جهانیان به هوش آمده است / صامره حبیبی
- ۱۱۵ ای نخل رشید، پر ثمر خواهی شد / جواد محمدزمانی
- ۱۱۶ در بدرقه‌ات غصهٔ انبوه کم است / محمد مهدی خانمحمدی
- ۱۱۷ هر چند که داغ او بسی جانکاه است / امیرحسین پورعزیز
- ۱۱۸ سوگند به صبح، عمر شب کوتاه است / مرتضی درزی
- ۱۱۹ می‌سوزم از این آتش و می‌سوزانم / علی داودی

چشم انتظار

راه رفتم سال‌ها، در جاده‌ها مأوا نکردم
غیر آغوش تو هرگز مأمنی پیدا نکردم

رود رود از خود گذشتم در نبرد سنگ و صخره
هیچ کوتاهی برای دیدن دریا نکردم

سربه‌سر فریاد بودم در رجزگاه حوادث
جز سر سجاده و در گوش شب نجوا نکردم

اشک‌هایم را به روی خود نیاوردم، تو دیدی
راز را در خلوت آیینه هم افشا نکردم

مثل اهل مکه سرگرم طواف خود نماندم
مثل اهل کوفه با لبخند تو بد تا نکردم

با صداقت العجل گفتم تمام جمعه‌ها را
پای دعوتنامه‌ام را جز به خون امضا نکردم

دیدنت رؤیای دورم بود، اما روز موعود
چشم‌هایم را به تو بخشیدم و لب وا نکردم

مطمئنم امتحان‌ها را برایم ساده کردی
مطمئنم کارهای سخت را تنها نکردم...

فاطمه عارف‌نژاد

ماه زنده‌ست

پایان ندارد راه، «بسم الله» زنده‌ست
خون داده این امت ولی خون خواه زنده‌ست..

ای رود! سرگردان نمایی، راه پیدا است
ای راه! ناپیدا نباشی، ماه زنده‌ست

ما بی‌گمان آهی گریبان‌گیر هستیم
آئینه را کشتند اما آه زنده‌ست

برخیز، برخیز و یهودا را خبر کن
یوسف نمی‌میرد درون چاه، زنده‌ست!

سبز است، نامیراست، حتی بین آتش
سروی در آغوش شهادت‌گاه زنده‌ست

شیطان به رقص آمد که «نصرالله» رفته
قرآن به حرف آمد که «حزب‌الله» زنده‌ست

فائزه امجدیان

حزب الله پیروز است

دلی که بر ندارد چشم از آن دلخواه، پیروز است
قدم تا پایمردی می‌کند در راه پیروز است

زمان پلکی زد و بانگ رحیل آمد سواران را
هر آن کس زنده شد زین فرصت کوتاه، پیروز است

به جز صبح وصال دوست، فتحی نیست در عالم
دلت گر شعله‌ور شد در شهادتگاه، پیروز است

بکش ما را، که ما را زنده تر کرده است مرگ آری
بترس از داغ غزه، اشک لبنان، آه پیروز است

جهان روشن شد از نور شهادت، جاء نصرالله
که باشم من؟! خدا فرموده حزب الله پیروز است

نغمه مستشار نظامی

حزب الله

برخیز حزب الله غوغایی به پا کن
با نام حیدر زخم‌هایت را دوا کن

ای در نگاهت روزهای فتح پیدا
از لابه‌لای خون و آتش، چشم وا کن

وقت صلاة ظهر عاشوراست امروز
با دست مجروحت به عباس اقتدا کن..

دشمن اگر شاد است از اندوه‌هایت
لختی بخند و خنده‌هایش را عزا کن

نگذاشتی دین خدا تنها بماند
تنها نمی‌مانی، توکل بر خدا کن

حزب خدا، گفתי که یار غزه هستی
برخیز از جایت به قول خود وفا کن..

سیده‌فرشته حسینی

مرد

گرچه بیش از دیگران، سهمش در این دنیا غم است
«مرد» اخمش، خنده‌اش، حرفش، نگاهش، محکم است

«مرد» قولش، اعتقادش، حرف و کردارش یکی‌ست
«مرد» هرجا هست زیر سایهٔ یک پرچم است..

«مرد» روزش غرّش رعد است و خشم تندباد
«مرد» نیمه‌شب سر سجاده اشکش نم‌نم است

نور چشم مؤمنان و خار چشم کافران
او که با خار آتش و با غنچه و گل شبنم است

خواه پشت میز باشد خواه پشت خاکریز
هر کجا باشد برای درد مردم مرهم است..

مردهایی می‌شناسم در جهان، در وصفشان،
شعر من گنگ است، جانم را اگر بخشم کم است

سیدی را می‌شناسم نام او پیروزی است
بودنش دلگرمی آزادگان عالم است

سیدی را می‌شناسم کز هراس هیبتش
خواب اسرائیل با کابوس و وحشت درهم است

پای درس رهبر خود انقلابی مانده است
«انقلابی» حرف‌های محکمش کی مبهم است؟

در میان لشکر مردان میدان شرف
جلوه «سیدحسن» همچون نگین خاتم است

صبح نزدیک است راهی نیست، سید راهی است
قدس هم در فکر استقبال و خیرمقدم است

سعید تاج محمدی

گلستان آتش

اگرچه داغ سردار آتشی انداخت در جان
به امید خدا خواهد شد این آتش، گلستان

تو سر دادی ولی با غیرتت نگذاشتی دشمن
ببیند لحظه‌ای دل‌مرده و سر درگریبان

سپاهت صف به صف، سنگر به سنگر در جهاد حق
شهادت درس زیباییست در گردان به گردان

دلی دارند مانند عقیق سرخ در سینه
ندیده روزگار پیر بر خود چون جوانانت

چنان رنگین شده از خون غیرت سرزمینت که
رقیب هر شقایق زار گشته خاک لبانت

به پای عهد خود تا پای جان ماندی تمام عمر
در آورده‌ست کفر آل کین را شور ایمانت..

دوام نام تو ثبت است بر پیشانی عالم
دلت با عشق چون زنده‌ست هرگز نیست پایانت..

سیدعلی اکبر سلیمانی

آیه‌های نصر

شهادت می‌دهد نامت، رجزخوانی طوفان را
به گوش ابر می‌خواند، تغزل‌های باران را

چقدر از صبح صادق روشنی در چشم خود داری
تلاوت می‌کنی پرشورتر آیات انسان را

چه بیم از صخره‌های سرکش و دریای مواجش
به ساحل می‌بری کشتی حزب‌الله لبنان را

بخوان جوشن صغیر و از میان نیل‌ها بگذر
خداوندا نگه‌دار از بلا این مرد میدان را

ببین از عزم تو آل تباهی سخت می‌ترسد
تو زنده می‌کنی در یادها پیر جماران را

سی‌وسه بانگ تکبیر از فراز مأذنه آمد
و بر دوش نسیم آورد پیغام شهیدان را

محمدهادی و مغنیه‌ها مست جنون بودند
که بردی در وداع سرخشان آینه-قرآن را

تمام لاله‌های پرپرت را دشت بوسیده
به قربانگاه بردی بارها شوریده‌سر، جان را..

قسم بر آیه‌های «جاء نصرالله» بی‌تردید
شبی روشن کند نورت بلندی‌های جولان را

فاطمه نانی‌زاد

جاء نصر الله

در غیبت خورشید عالم، ماه برخاست
فریاد از قلبی عدالت خواه برخاست

وقتی زمین اندوه خود را چاره می کرد
از بی کران آسمان هم آه برخاست

دریای غم در خون مردم غرق می شد
از عمق جان ها ناله ای جانکاه برخاست

سبزِ درختان را خزان تاراج می‌کرد
سرمای جان‌سوزی در این بی‌گاه برخاست

ظلمت‌نشینی رسم ره‌گم‌کردگان شد
شب بی‌امان بود و چراغ راه برخاست

حق مژدهٔ پیروزی‌اش را در جهان داد
روزی که بانگ جاء نصرالله برخاست

سمانه رحیمی

سرو سرافراز جهاد

عشق فصلی ست که پروانه فراوان دارد
آفتابی ست که در خون تو جریان دارد

عشق آن پرچم سرخی ست که «لبیک حسین»
روی پیشانی چین خورده او جان دارد..

سینهات کوه پر از درد ولی بر سخت
کلماتی ست که صد رود خروشان دارد

دلت ای مرد به تبیین حقایق خون شد
آری عشق است و گل زخم هزاران دارد

گفت: «آن یارکز او گشت سر دار بلند»
ظلم از هیمنه‌اش خواب پریشان دارد

قامت خم نشود سرو سرافراز جهاد
صبح بر نصرت شمشیر تو ایمان دارد

منصوره اسحاقزاده

فرزند روح‌الله

خدا پر کرده از شور و شهادت چشم‌هایت را
که زیر آتش دشمن دلم دارد هوایت را

رجز خواندی برای ظلم، در هر جای عالم هست!
که دنیا بشنود بین هیاهوها صدایت را

ولایت بارها تکبیر گفت و اقتدا کردی
به بال عرشیان بستی دخیل ربنایت را

تو نصراللهی ای فرزند روح الله و حزب الله!
که یاری می‌کنی هر آینه گویی خدایت را

نسیم از دوردست عاشقی همراه خود برده‌ست
برای هر که غربت دیده، عطر آشنایت را

حسینی بود ای سید حسن! راه تو از آغاز
اگر دنبال کردم خط سرخ رد پایت را

شدی آینه و راه شهادت را نشان دادی
به ما که مرگ می‌دیدیم شام بی‌نهایت را

میشم داودی

شهادت

پیچیده در گوش زمین گلبانگ تکبیرت
خورشید حیران می‌شود از برق شمشیرت

دل می‌برد از سیب‌های سرخ لبنانی
در قاب عکس دشت‌های لاله، تصویرت

سرشاخه‌های باغ زیتون از تو می‌گویند
در آیه نور علی نور است تفسیرت

در مسجدالاقصی نماز صبح خواهی خواند
آری محقق می‌شود این‌گونه تدبیرت

چون آسمان‌ها بی‌قرار چشم تو هستند
آخر شهادت می‌شود یک روز تقدیرت

فاطمه نانی‌زاد

زمان محو طاغوت

امشب دلم انبار باروت است
آتش فشان داغ بیروت است

افتاده یک سو شاخهٔ زیتون
یک سو در آتش، ساقهٔ توت است

تور عروس شرق، گل دوزی
با دانه‌های سرخ یاقوت است

مانند قایق‌های سرگردان
جاری به هرسو خیل تابوت است

ای خطهٔ زیبا! شکيبا باش
چشمان عالم بر تو مبهوت است

آیندهٔ لبنان و اسرائیل
چون قصهٔ طالوت و جالوت است

این زخم چرکین، رو به نابودی‌ست
این غدهٔ بدخیم، فرتوت است

طاقت بیاور باز هم لبنان!
دیگر زمان محو طاغوت است

افشین علا

به داغ لاله...

به زخم پیکر زیتون، به بغض لیموها
به داغ لاله، به خون گلوی شب‌بوها

به بال‌های کبوتر که غرقه در خون است
به زخم‌های نشسته به پیکر قوها

به یال‌های پریشان و زخمی اسبان
به ردّ جاری خون در نگاه آهوها

به گونه‌های به خون‌سرخ از جراحت عشق
به زخم تیغِ نشسته میان ابروها

به فرق‌های حنابسته در عروسی خون
قسم به طرهٔ در خون خضاب گیسوها

به بغض شیعه که دیری‌ست در گلو مانده
به بازوان کبود شکسته‌پهلوها

که تیغ حیدر اگر در نیام خود چنبد
اثر نماند از این برج‌ها و باروها

نشان خیبر صهیون به جا نخواهد ماند
چنان‌که نام و نشان نتانیا‌هوها!

محمد رضا ترکی

فدایان حسین

چگونه شعر بگویم هجوم آهم را؟
چگونه شرح دهم اشک شامگاهم را؟

خیال کن که فلسطین منم، بگو حالا
چگونه دفن کنم طفل بی گناهم را؟

خیال کن که بلندای خاک لبنانم
چگونه کشته بینم یل سپاهم را؟

مبارک است شهادت، ولی کفن کردم
به مویه‌های غریبانه قرص ماهم را

از آسمان چه بگویم که نقش خون زده است
حریر سرخ شفق صورت پگاهم را

خدا کند که شبیه فداییان حسین
جدا کنم ز یزید زمانه راهم را

سارا رمضانی

چقدر دیر به خود آمدیم...

هزار سوگ چشیدیم و داغدار شدیم
چه شد که نسل خبرهای ناگوار شدیم؟

صدای شیون بیروت در جهان پیچید
شبی که باز پر از بهت انفجار شدیم

چقدر دیر به خود آمدیم وقت وداع
چقدر زود به نادیدنت دچار شدیم

دوباره روضه به سمت نیامدن رفت... آه
دوباره خیره به یک اسب بی‌سوار شدیم..

اگر به خاک نشستیم، از شکست نبود
که گرم خواندن آیات سجده‌دار شدیم

قسم به ماه که ما پیش‌مرگ حضرت صبح...
قسم به سرو که قربانی بهار شدیم

فاطمه عارف‌نژاد

جمعه دیدار

در پیش روی ما خیابانی که باریک است
پر می‌زنی اما جهان پشت ترافیک است

اخبار صبح شنبه از خون تو می‌گوید
خون تو یعنی جمعه دیدار نزدیک است

اخبار می‌گوید تو را کشتند و در گوشم
این جمله مثل آخرین دستور شلیک است

خون تو چون انبار باروت است، خواهد زد
آتش به سر تا پای دنیایی که تاریک است

آری، شهادت عین آزادیست مرد، ای مرد!
این بیت‌ها تنها برای عرض تبریک است

اعظم سعادت‌مند

جاء نصر الله

چه دارد می‌شود؟ ای داد از این پاییز! نصرالله!
خودت تکذیب کن اخبار را! برخیز! نصرالله!

خبر، از انفجار قلب‌ها و خانه‌ها دادند
خبر، بمب است و ویران کرده ما را نیز، نصرالله!

پس آن دودها ما «جاء نصرالله» می‌گفتیم
که ما را جز قنوتی نیست دست‌آویز، نصرالله!

لبی وا کن جهان مانده‌ست دلتنگ رجزهایت
مپرس از کاسه صبری که شد لبریز، نصرالله!

بگو از مرکز فرماندهی، از آسمان با ما
چه خواهی کرد با اهریمن خونریز، نصرالله؟

حسین آمد به بالین تو این ساعت گوارایت
تو و دیدار یار و گریه یکریز، نصرالله!

خودت را سال‌ها مجبور قید زیستن کردی!
چه شد یکسو نهادی جامه پرهیز، نصرالله!

از این پس، ضاحیه در حاشیه هرگز نخواهد ماند
که قلب ماست بیروت شهادت‌خیز، نصرالله!

میلاذ عرفان‌پور

مردان میدان

چه سخت است داغ علمدار دیدن
غم یار، در اوج پیکار دیدن

چه سخت است در اوج غوغای صفین
علی را عزادار عمار دیدن

به بی‌تابی موج‌های فراتیم
به هنگامه چشم خونبار دیدن

نمی‌دید در خواب هم دیده‌ما
به خون خفته آن چشم بیدار دیدن

ز یوسف به یک پیره‌ن خیره ماندن
ز یحیی سری دست اغیار دیدن

به گفتن نیاید، به باور ننگ‌جد
چنان کوه را زیر آوار دیدن

همین است تقدیر مردان میدان
به پیکارها پیکر یار دیدن

تنی را به میدان مین اربا اربا
تنی را پر از خون به رگبار دیدن

ولی نیست هرگز به قاموس مردان
هراسی از این راه دشوار دیدن

هراس است بر جان خیرنشینان
سَنابرق شمشیر کُزار دیدن

مَهب است فریاد یا حیدر ما
مَهب است هان! قهر قهار دیدن

همه هیبت گنبد آهنین را
بر این عنکبوتان چنان تار دیدن

مهیّب است در بارش «رعد» و «سجیل»
زمین و زمان، تیره و تار دیدن

به ناگاه «فتاح» و «خبیرشکن» را
بر این قلعه کهنه آوار دیدن

جسدهای مشئوم دیوانه دیوان
به هر کوی و بازار بر دار دیدن

«بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا» را
به سربندگردان احرار دیدن!

زمانِ «فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» است
شرر بر سراپای اشرار دیدن

محمد مهدی سیار

شهادت را تو تفسیری

تو رفتی رفتنت را من بگویم با چه تعبیری
تو رفتی گرچه با ما مانده میراث از تو شمشیری

تو گفستی زندگی جنگ است ما را غیر از این ننگ است
به خون خود نوشتی زندگانی را، چه تدبیری!

تو خطّ خونی از کرب و بلا در عصر ما بودی
که از بیروت تا تهران کشیدی سرخ تصویری

تو ای تنها میان ورطهٔ جغرافیای زخم!
هنوز انگار هر دم با هزاران جبهه درگیری

تو را با مرگ نسبت نیست گفتمی باز باید زیست
شهادت می‌دهد دنیا شهادت را تو تفسیری..

علی داودی

غروب ضاحیه

چه خواهد کرد بعد از این زمین و آسمان بی تو
سراسر زخمه مرگ است آهنگ زمان بی تو

من و بی اختیار این اشک جاری در هوای تو
من و این کودک هر لحظه در هر سو دوان بی تو

بیا تکبیرگویان بند از دست زبان واکن
که از این بغض حزن آلود بند آمد زبان بی تو

ز جا برخیز راهی نیست، هم رسم وفا این نیست
که ما باشیم سوی مسجد الاقصی روان بی تو

نشان دادی که هر نصری من الله است نصرالله
چگونه جان نصرالله حق یابد نشان بی تو..

به سرمنزل رسیدن بی امیر کاروان سخت است
ولی هیئات از رفتن بماند کاروان بی تو

به ساحل می برد ما را نسیم لطفت ای دریا
نخواهد ماند این کشتی بدون بادبان بی تو

غروب ضاحیه، گلدسته‌ها، فریاد حزن آلود
چه آشوبی ست اینجا لحظه سرخ اذان بی تو

ابومهدی، هنیه، حاج قاسم، مغنیه، چمران
نمی شد جمع آن‌ها جمع سید! بی گمان بی تو

جواد محمدزمانی

خطبه شمشیر

هم‌مرز غم، با رنج و غربت هم‌وطن بودن
تفسیر بی‌باکانه‌ای از زیستن بودن

در راه طولانی و ناهموار تا قله
همواره سرگرم عبور از خویشتن بودن

در صلح، لبخندی وسیع و خاطری روشن
در جنگ، محکم‌آذر خشی نقطه‌زن بودن

با خطبه شمشیر تا ظهر دهم رفتن
بر منبر خون و جنون صاحب سخن بودن

در کسوت استاد، در دارالفنون عشق
از کودکی، از نوجوانی اهل فن بودن

فصل نویی در صفحه تاریخ وا کردن
چیزی فراتر از اساطیر کهن بودن

این‌ها فقط یک چشمه از دریای روحش بود
سخت است حتی یک نفس سیدحسن بودن

فاطمه عارف‌نژاد

تماشا کن شکوهش را

شروع ماجرای اوست، پایانی که ما دیدیم
در این دنیا نمی‌گنجید، انسانی که ما دیدیم

مسیحا بود و انفاسش به دل‌ها زندگی می‌داد
نخواهد شد اسیر مرگ، آن جانی که ما دیدیم

از این سروی که افتاده، هزاران سرو می‌روید
حریف او نخواهد شد، زمستانی که ما دیدیم

تماشا کن شکوهش را که حتی در دل آتش
تلاطم می‌کند موج خروشان‌ی که ما دیدیم

بخوان «انا فتحنا» و بخوان از «جاء نصرالله»
سراسر آیه فتح است، لبنانی که ما دیدیم

بدان ای ریشه صهیون، اگر در سنگ هم باشی
به بادت می‌دهد یک روز، طوفانی که ما دیدیم

محمدحسین مهدویان

نصرالله می ماند

عناياتِ خدا تا آخر اين راه می ماند
اگر چه رفت نصرالله، نصرالله می ماند

برون می آید او ققنوس وار از آتش بیروت
چنان که تا ابد این مکتب دلخواه می ماند

نهال استقامت سرو شد از رهبری او
یقیناً برکتِ این سید آگاه، می ماند

شعار لشکر حق تا ندای «حَسْبُنَا اللهُ» است
همیشه دست حق با مؤمنین همراه می‌ماند

به حق وعده صادق، به إِنَّ الْبَاطِلَ زَاهِقٌ
که عمر لشکر شیطان، دمی کوتاه می‌ماند

یقیناً آتش این ظلم، ظالم را بسوزاند
همیشه چاه‌کن، خود در درون چاه می‌ماند

به نام نامی حیدر، به یُمن فاتح خیبر
که اسرائیل گردد محو و حزب‌الله می‌ماند

علی مقدم

کرب و بلای ما

هم غزه، هم لبنان، هم شام، هم ایران
یک آرمان داریم، یک روح، یک پیمان

در جادهٔ بیروت، همراه «مُخَنِّيَه»
پای جبل عامل، هم‌گام با «چمران»

تنها سلاح ماست مردانه جنگیدن
بی خود، بی جوشن، در شام بمباران

تا بر زمین خونِ «سیدحسن» جاریست
فریاد می‌جوشد از قلب این میدان

«سیدحسن» یعنی از پا نیفتادن
وقتی تبرزار است دنیای دژخیمان

لب باز کن ای مرد، ای واژه واژه درد
همسایهٔ «میثم»، هم‌مسلكِ «سلمان»

دریایی و زنده‌ست، قلب پر آشوبت
ای گونه‌هایت سرخ، از سیلی طوفان..

ظهر است و عاشوراست، در علقمه غوغاست
کرب و بلای ماست: هم غزه، هم لبنان

فائزه زرافشان

مطلع امید

ای سید مقاومت ای مطلع امید
بی مهر شد بدون تو پاییزِ سررسید

آخر شهید خواست ببیند خدا تو را
از «دَرِعِكَ الْحَصِيئَةَ» رسیدی به «مَنْ تُرِيدُ»

رفتی به آرزوت رسیدی، فراق را
باید چه خواند؟ شام عزا یا که صبح عید؟

گفتی به روز واقعه «لبیک یا حسین»
تا بشنوند خلقِ هم اندیشه با یزید

با ما که فاتحیم نباشد هوای صلح
بر قلبمان مباد کفن، پرچم سفید

ای چرخ کج نهاد که دلبسته‌ای به باد!
ما راست پرچمی به گران‌سنگی حدید

قائم به فرد نیست قیام مقاومت
فرمانده‌ای ست در پس فرمانده شهید

مسعود یوسف پور

خون خواهی

با خون تو می‌بندم اینک عهد و پیمان
جانم فدای غزه و لبنان و ایران

با این‌که راه و رسم تو پایان ندارد
ما با تو می‌مانیم اما تا به پایان

دل‌های ما با هم گره خورده‌ست دیری‌ست
خون‌های ما با هم عجین گشته‌ست هر آن

تصویری از بیت المقدس بود آری
در چشم‌های حاج قاسم، حاج رضوان

باید یکی باشیم تا پیروز باشیم
وقتی یکی گشته‌ست لشکرهای شیطان

آری برای دشمنان جانی ما
فرقی ندارد غزه و بیروت و تهران

تو رفتی و این عرصه خون‌خواهی اما
خالی نخواهد ماند از مردان میدان

دنیا جلو دارش نخواهد بود وقتی
از آه فرزندان تو برخاست طوفان

حسن زرنقی

أَيْنَ نَصْرُ اللَّهِ؟

باغ ما این است؛ طوفان شد، صنوبر ایستاد
سروی از پا افتاد و سرو دیگر ایستاد

روی نی می‌رفت بی‌سر آفتاب کربلا
باغ شاهد بود از آن پس نخل، بی‌سر ایستاد

حال ما را خوب می‌دانند عاشوراییان
هر زمان اکبر زمین افتاد، اصغر ایستاد

یک اُحدُ دردیم آری، حمزه رفت اما چه باک
مصطفی هر وقت تنها ماند حیدر ایستاد

«قل هو الله اُحد» را دست بستند و چه غم
هر کجا قرآن در آتش رفت، کوثر ایستاد

عین تسلیم و رضاییم این تمام حرف ماست
زیر خنجر رفت اسماعیل و هاجر ایستاد

أینَ نصرُالله؟ نزدیک است اذان آمد ببین!
روی بام خانه با الله اکبر ایستاد

محسن ناصحی

یاران نصرالله

چون لشکر انجم به حکم ماه می آیند
بهر نجات از این شب کوتاه می آیند

مانند سیل از شرق و غرب عالم اسلام
لبنان ببین! یاران نصرالله می آیند

یک لحظه هم در سنگرت تنها نخواهی ماند
جان برکفان و مردم آگاه می آیند

این مردمان مانند مولامان حسین امروز
بهر دفاع از حق به قربانگاه می‌آیند

هم اهل سنت می‌رسند از راه ای لبنان
هم شیعیانِ بای بسم‌الله می‌آیند

با دشمنان خویش شاید، لیکن این مردم
با دشمنان دین مگر کوتاه می‌آیند

پیروز این میدان تویی ای کشور لبنان
یاران نصرالله‌مان والله می‌آیند

احمد شهریار

بازمی‌گردی

بر کران ساحل نزدیک می‌گریند یارانت
می‌خروشد در مصاف صخره، موج سوگوارانت

ای شهادت را گرفته تنگ در آغوش، نوشت باد!
لذت سیر و سفر در عرش سوی هم‌قطاران

وقت ایمان نیست فصل سرد را، ققنوس خواهی شد
شعله شعله می‌شکوفد از میان خون، بهارانت

مژده دادی فتح نزدیک است، صبحی زود بی‌تردید
در دل خورشید می‌تازند بر ظلمت، سوارانت

بر مژه آویخته فانوس اشک سرخشان روشن!
عهد خون بستند در شام غریبان، بی‌قرارانت

شیره‌آهن کوه‌مردا! در سکوت تشنه کامی‌ها
می‌رسد از بی‌کران آسمان، فریادِ بارانت

صبح جمعه، در رکاب مقتدایت بازمی‌گردی
خنده‌ات گل می‌کند در دیده چشم‌انتظارانت

میشم داودی

خون بهای تو

تمام پنجره‌های ده‌آشنای تو اند
چکاوکان همه دیوانه‌ صدای تو اند

ستاره و سحر و ماه با تو همسایه
درخت و چشمه و گل اهل روستای تو اند

هزار قطره باران در صف بارش
هنوز در طلب بوسه بر عبای تو اند

بدون بودند ای کوه! گریه هم سخت است
که ایرها همگی جلد شانه‌های تو اند

دویده‌اند کسانی به سمت درک غمت
دویده‌اند ولی تازه ابتدای تو اند

بخوان! دوباره بخوان خطبه‌ای به وسعت درد
خوشا به آن کلماتی که مبتلای تو اند

به صبح خیره شو، از بزم آفتاب بگو
که سایه‌ها همه افتاده پیش پای تو اند

مباد فتح نکرده، نُبرده، برگردند
جماعتی که به دنبال خون‌بهای تو اند

فاطمه عارف‌نژاد

پس از حاج قاسم...

به آسایش جان و تن فکر کردم
به آرامش خویشتن فکر کردم

به دلبستگی‌های این زندگی آه
چه خودخواه بودم به من فکر کردم

اگر چه فلسطین و لبنان در آتش
به امنیتِ در وطن فکر کردم

چرا جای این‌که بسوزم از این غم
به با غصه‌ها ساختن فکر کردم؟

پس از حاج قاسم ولی شب به شب من
به آن ماه خونین بدن فکر کردم

شدم عاقبت غرق نصر من الله
به چشمان سیدحسن فکر کردم

فاطمه معصومه شریف

صبح امید

خونی به زمین ریخته و داغ جدیدی
افراشته شد پرچم دردانه شهیدی

رنجی ست مدام و به دلم داغ عظیمی
آغشته به خورش شده دستان پلیدی

نامش به سر دست گرفته ست نسیمی
از خشم به جوش آمده طوفان شدیدی

ای بیرق خورشید، که الله نشانی
داری دل پر خون شده و روی سپیدی..

هر بار تقأل زده ام نام تو آمد
ای «نصر خدا» نام تو دارد چه نویدی؟

گویا که در این معرکه از خون شهیدان
تاییده شده روزنهٔ صبح امیدی

الهام نجمی

نخن الغالبون

نمی‌فهمند ما را عقل‌های بی‌جنون هرگز
بگو سید نباشد راه ما بی فتح خون هرگز

نشستن را نمی‌دانیم در سوگت به پا خیزیم
که طوفان نسبتی هرگز ندارد با سکون هرگز

درنگ و جنگ ما در فتنه‌ها موقوف فرمان است
نباشد سربلندی‌های ما بی‌آزمون هرگز

أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَّزَ... هِيَهَات
که بی سر می شویم امروز اما سر نگون هرگز

متون را خوانده‌ام، ما آنچنان پیروز فرداییم
که حتی نامشان باقی نماند در متون هرگز

چنان در خون نصرالله صهیون غرق خواهد شد
که از یادش نخواهد رفت نحن الغالبون هرگز

محمد مهدی خان محمدی

نصر من الله

ضاحیه گریان، بیروت حیران
ایران پر از خشم، غزه پریشان

در آتش و خون سیب است و زیتون
گریان و مجنون در زیر باران

باران موشک، باران رگبار
باران آتش بین گلستان

می‌گیرید از غم حوا و آدم
عیسی بن مریم، موسی بن عمران
می‌سوخت می‌سوخت در هرم آتش
آیات انجیل، آیات قرآن

صد دانه یاقوت در بین تابوت
چشمان مبهوت گریان ایشان

سخت است و دشوار، ای مرد پیکار
در زیر آوار باشی تو بی جان

اما خیرها داغ است داغ است
کم شد عزیزی از شهر کنعان

سیدحسن هم شد آسمانی
برخیز قاسم، برخیز چمران

یک چشم اشک و یک چشم خون است
در سوگ غزه، در سوگ لبنان

هرچند با داغ ما خو گرفتیم
ماییم اما پیروز میدان

با غصه و آه گفتیم با ماه
نصر من الله این نیست پایان

رضا خورشیدی‌فرد

شهیدالقدس

نشان داده‌ست چشمانت همیشه راه دریا را
که شد آینه‌گردان، موج‌های ناشکیبا را

جهان مانده‌ست مبهوت کلام آتشین تو
تلاوت کن پیای آیه‌های حق تعالی را

شهادت قبل قاسم آرزویت بود می‌دانیم
شهیدالقدس شد نامت، بخوان این نام زیبا را

همه همدرد لب‌نابیم و همراهیم با غزه
چه طوفانی به پا کردی که آشفته‌ست دل‌ها را

برای ما که دلتنگیم؛ دلخونیم و دلخسته
روایت کن به آن صوت رسا طوفان الأقصی را

پشیمان می‌شود حتماً تبار وحشی صهیون
اگرچه با غم تو تلخ کرده کام دنیا را

ادامه دارد این مکتب، نمی‌میرند عاشق‌ها
مترسانید از شور شهادت لحظه‌ای ما را

قسم بر وعده صادق که حزب‌الله پیروز است
تماشا کن به چشم خویش ای خورشید، فردا را

یقین داریم «نصرالله» آغازی بر این راه است
بخوان ای صبح روشن! باز هم «إِنَّا فَتَحْنَا» را

و نصرالله رمز دیگر آزادی قدس است
مزین کن به نام نامی‌اش، صحن مصلی را

محمد مهدی عبداللهی

نامیرا

جاء نصرالله... او اما نمی میرد
آن نگاه نافذ گیرا نمی میرد

چشم او آمیزه آرامش و طوفان
موج دریا بوده و دریا نمی میرد

هر که او را می شناسد، خوب می داند
این شهید حَیّ نامیرا نمی میرد

باطل السّحر است لبخند غریب او
تا نسازد غرب را رسوا، نمی‌میرد

کوه اگر صدپاره باشد، کوه می‌ماند
او همان کوه است و پابرجا، نمی‌میرد

از یمن تا حلّه و بغداد و تا بیروت
آتش خشم تو در دنیا نمی‌میرد

خانه و آتش، مضامین غریبی نیست
زیر آتش، شیعهٔ مولا نمی‌میرد

کودکی فریاد می‌زد: «صبح نزدیک است»
شب به پایان می‌رسد فردا نمی‌میرد!

هاشم کرونی

خورشیدهای شعله‌ور

آرام از سواحل بیروت رد شدی
بی‌اختیار باعث این جزر و مد شدی

دریا نداشت طاقت دیدار با تو را
رودی که رو به سوی فلک می‌رود، شدی

آن‌سان در انفجار شکفتی که گفته‌اند
خورشیدهای شعله‌ور بی‌عدد شدی

سرخوش میان خیل شهیدان نشسته‌ای
اما دلیل این غم بی‌حصر و حد شدی

از ما هم ای طنین گل سرخ! یاد کن
در نزد او که عاشقی‌اش را بلد شدی

اعظم سعادت‌مند

شهادت افتخار ماست

امید من شهادت و نگاه من به رجعت است
قیام می‌کنم ببین قیام من قیامت است

زهیر می‌رود بُریر می‌رسد، بیا ببین
چه رفت و آمدی میان جبههٔ رشادت است

پیام کربلاست؛ دست از عَلم می‌افتد و
عَلم به حکم عاشقی همیشه راست قامت است

به مُهر سر نهاده‌ایم و فرقِ باز ما گواه
که سجده در میان خون، نهایت عبادت است

شکسته باد دستان اگر تفنگ برنداشت
زبانمان بریده باد اگر پی خیانت است

سعید، ما؛ شهید، ما؛ همیشه روسفید، ما
شهادت افتخار ماست، آری این حقیقت است

محسن ناصحی

نصر خدا

شصت و سه سال اهل بکاء و نبرد بود
در اوج این زمانه نامرد، مرد بود

شصت و سه سال مثل نبی، مثل مرتضی
مانند حاج قاسم ما، اهل درد بود

دل‌تنگ کودکان و یتیمان بی‌پناه
دلگرمی همیشه شب‌های سرد بود

سنگی رها شد از کف دیوانه‌ای، سپس
ذکر تمام آینه‌ها «بازگرد» بود

وقتی که بود، غزه از او رنگ و رو گرفت
وقتی که رفت رنگ جهان آه زرد بود

نصر خداست شامل او، پس شهید شد
شصت و سه سال در دل زخم و نبرد بود

عاطفه جوشقانیان

تابوت سرخ ماه

شب، شتابان می‌برد تابوت سرخ ماه را
اشک می‌گیرد در این تشییع، دست آه را

خون؟ نه، این راهی‌ست بر خاک سیاهی ریخته
داغ؟ نه، این مشعلی باشد دم بی‌گاه را

تا ابد، تا آسمان، تا بی‌نهایت می‌رود
خون او؛ بنگر شکوه و وسعت این راه را

کهکشانشان در کهکشانشان بانگِ هوالله می‌وزد
چشم بگشا و ببین خورشیدِ الا الله را

سیل نور است این که از آن سوی هستی می‌رسد
می‌برد با خویشتن همراه و ناهمراه را

قصه کوتاه کن که خود ظرفیتی در دهر نیست
تا کند هضمِ غمِ این قصه کوتاه را:

ماه عزت، ماه غیرت، ماه ایثار و شرف
کز طلوعِ خویش، روشن کرد قربانگاه را

نیست دیگر تا شناسیم از شعاع نور او
در شب تاریک، از مردان حق، آسباه را

تا پناه کودکان غزه باشد باز... آه...
نیست دیگر... آه بس کن این غم جانکاه را

آه از صبحی که در بین زمین و آسمان
آفتاب اندوهگین خواند نماز ماه را

خون شیرانِ خدا چندان نماند بر زمین
چند روزی کن تحمل خنده روباه را

چند روزی دولت جهل و جنون را صبر کن
تا ببینی انقلاب مردم آگاه را

گفتی این خوکان کنون شاه جهان ما شدند
کوه دیدی ظاهراً تو پشته‌ای از کاه را

شاه می‌خوانی گدای دهر را؟ باشد چه باک
انقلاب ما به‌زیر آورده قبلاً شاه را

شیر اگر در خون بغلتد باز هم شیر است شیر
موش بازیگر نیابد با خبثت، جاه را

می‌شود از حُسنِ یوسفِ عالمی لبریزِ حُسن
پر کنند از خونِ یوسفِ گر دهان چاه را

زهرِ خاموشی ست در کام جهان، آری، ولی
زهرِ خاموشی نَمیراند مگر گمراه را

چشم بگشا و ببین در ماه، آن رخسار را
گوش وا کن، بشنو از شب، لهجۀ دلخواه را

می‌شود از سرخیِ گوشِ شیاطین هم شنید
تا قیامت سیلیِ فریادِ نصرالله را

ابر خون افشانده؟ یا که لاله پرپر کرده‌اند؟
- می‌برند از آسمان تابوت سرخ ماه را

حسن صنوبری

شهادت‌تر شده‌ای

خبر رسید، خبر داغ بود، آتش بود
خبر دریغ، خبر غربت سیاوش بود

خبر رسید زمستان به جان باغ افتاد
خبر رسید که سرو از میان باغ افتاد..

تو در جهاد، تو در جنگ روسپید شدی
حسین قوم خودت بودی و شهید شدی

شهید بودی از اول، شهیدتر شده‌ای
شهاب شب‌شکن و آیت سحر شده‌ای

دل‌پر است ولی‌گریه در مرامم نیست
به جز حماسه در آیینۀ کلامم نیست

خلاف میل زمستان، بهار می‌ماند
درخت یخ‌زده باز استوار می‌ماند

بهار بر تن گل بی‌بها نه می‌شکفت
بر این درخت هزاران جوانه می‌شکفت

سپیده می‌رسد از جاده بی‌اجازۀ شب
بیا نماز بخوانیم بر جنازۀ شب

به یمن خون تو فتحی قریب می‌آید
که فتح در پی امن یجیب می‌آید..

تورفته‌ای که بیایی و طور نزدیک است
خدا بخواهد عصر ظهور نزدیک است

دل‌شکسته ولی از شکست بیزارم
و می‌روم عکمت را به دوش بردارم

محمدحسین نجفی

فتح عظیم

بیست و چهار ساعته گرم جهاد بود
شصت و سه سال بر سر یک اعتقاد بود

فرجام عاشقان علی، سرخ مردن است
در خون خود برای خدا غلت خوردن است

ای عشق! همّتی که مسلمان بایستیم
تا لااقل کنار شهیدان بایستیم

کشتار دسته‌جمعی زن‌ها و کودکان
این است واقعیت امروز این جهان

چندین هزار کودک دیگر تلف شوند،
حکام بی‌حیای جهان با شرف شوند؟!

ای شب! به انتهای دقایق خوش آمدی
یعنی به عصر وعده صادق خوش آمدی

آری نفس بکش که نفس‌های آخر است
خوش دست و پا بزن که خداوند، ماکر است

کودک‌کشِ غریب‌کشِ وحشی حقیر!
ای گرگ‌ها! ژست حقوق بشر نگیر

دوران ظلم و سلطه‌گری سر رسیده است
هنگام‌کندن در خیب رسیده است...

مهدی جهاندار

خیبر شکن

خداوندا خداوندا پیر از داغم، پیر از خشمم
به انگشت اشارت مانده است این روزها چشمم

چه کرد این داغ که این گریه‌ها خامم نخواهد کرد
که موج اشک هم یک لحظه آرامم نخواهد کرد

غروب جمعه را تا صبح، ذکر آه می‌گفتیم
میان آن خبرها جاء نصرالله می‌گفتیم

به روی سینه ما نقشی از اندوه را کردند
به صدها بمب در یک روز، از جا کوه را کردند..

کسی را داده‌ایم از دست که شیرین‌تر از جان بود
عبایی داشت بر دوشش که الیافش ز طوفان بود

کسی که آفتاب از سایه او بی‌خبر بوده‌ست
چهل سال است هر روزش مهبای سفر بوده‌ست

کسی که از همان اول چنین بوده‌ست اقبالش
که مرگ از دست او عاصی، شهادت بود دنبالش

چنان داغیم که انگار او هر روز با ما بود
قسم بر قدس که چشمان او طوفان‌الاقصی بود

رفیق حاج قاسم بود و دل‌ها در غمش خون شد
رفیق حاج قاسم بود، خار چشم صهیون شد

شبیهِ حاج قاسم داغ او تا انتقامش هست
شبیهِ حاج قاسم بیشتر از قبل، نامش هست

دگر در روزگار ما نمی‌آید همانندش
چگونه باورم باشد که رفت از دست لبخندش..

به فقدانش ز جان ما هوای زیستن رفته‌ست
نباشد باورم از بین ما سیدحسین رفته‌ست

ز دست ما در این مدت، چه جان‌های نفیسی رفت
همین دیروز بود آری، خبر آمد رئیسی رفت

بین یک‌رنگی ما را که با آن یار لبنانی
گذشت از جان خود در ضاحیه، سردار ایرانی

اگرچه رهروان رفتند، اما راه می‌ماند
قسم بر وعده قرآن که نصرالله می‌ماند

شعاری نیست این شعر ای برادر، بارها دیدیم
شکوفایی خون را در پس آوارها دیدیم

مگر آن دشت‌های غرق لاله یادمان رفته
مگر ایام جنگ هشت ساله یادمان رفته

اگرچه خون به دل داریم، اگرچه چشم‌ها خیس است
بدان که ناامیدی، آخرین نیرنگ ابلیس است

دل خود را قوی دارید و همراه ولی باشید
خود سیدحسن گفته‌ست با سیدعلی باشید

خدایا از سر اخلاص می‌گویم، تویی شاهد
بنفسی انت یابن فاطمه، یا سیدالقائد

شما فرموده‌ای که این جهاد امروز بی‌مرز است
دفاع از جان و مال مسلمین بر مسلمین فرض است

اگر غزه، اگر صنعا، اگر بغداد و تهرانیم
همه یک پیکر واحد، همه امروز لبنانیم

خدایا شاهدهی، این روزها بی‌تاب و دلتنگیم
پی صلحیم، در راهش ولی ناچار از جنگیم

هراسی نیست از دشمن، زهای و هوی و طغیانش
اگر او می‌کند آغاز، دست ماست پایانش

که ما ایمان خود را از الفبای شرف داریم
شب حمله ز سوی وحی، امر لا تَخَفْ داریم..

به اذن‌الله شد دیباچهٔ نظم جدید آن شب
صدای ما رَمِيتَ اِذْ رَمِيتَ می‌رسید آن شب

ته این ماجرا پایان رزم رستم و دیو است
از این پس یک هدف داریم و آن قلب تلاویو است

کجایید آی بزدل‌ها، دلیر معرکه ماییم
که ما مثل شما مخفی نمی‌گردیم، اینجاییم..

اگر دنیا هم آید پشتتان، ما پنج تن داریم
شما سنگرشکن دارید، ما خبیرشکن داریم

اگر موسی بیاندازد عصای معجزاتش را
به یک لحظه ببلعد ازدهای سرخ‌آتش را

بگو فرعون را، نعشش به روی نیل می ماند
نه حق نابود خواهد شد، نه اسرائیل می ماند

فلاخن دست داود و هلاکت سهم جالوت است
شما یک سرزمین دارید ای صهیون که تابوت است

برای ما همیشه نصرت حق در دل صبر است
شما یک سرزمین دارید در دنیا و آن قبر است

بخوان تاریخ را تا بنگری پیروز خیبر کیست
برو صهیون پپرس از قبر اجدادت که حیدر کیست

به سوی مسجدالاقصی از اینجا راه می خواهیم
خدایا ما جهاد فی سبیل الله می خواهیم

خدایا جان ما را هم فدای حق کنی ای کاش
به دریای شهیدانت مرا ملحق کنی ای کاش

که در آغاز و در انجام چون سیدحسن باشیم
نه فکر سر، نه فکر تن، نه در فکر کفن باشیم

دوباره در دلم دارم هوای دیدن او را
نمی دانم چگونه یافتند آخر تن او را

ولی از ماجرای پیکر جدش خبر دارم
چگونه از غم پیراهن او دست بردارم...

محمد رسولی

نصر الله باقی ست

ای از تبار چارده معصوم، سید!
ای خصم ظالم، یاور مظلوم، سید!

تفسیری از آیات اعطینا تو بودی
تصویری از «کونوا لنا زینا» تو بودی

خواندی به قرآن آیه «قالوا بلی» را
فریاد کردی «الْبَلَاءُ لِلْوَلَا» را

تو «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» را تفسیر کردی
مردانه استکبار را تحقیر کردی

در نصرت دین خدا رزمنده بودی
یک عمر با شوق شهادت زنده بودی

عنوان: دبیر کل حزب الله لبنان
اما به اسم و رسم نصرالله قرآن

رفتی ولی این مکتب و این راه باقیست
همراه حزب الله، نصرالله باقیست

تنها رجزخوانی به کار ما نیاید
اشعار طوفانی به کار ما نیاید

باید جواب محکمی بر اهرمن داد
دردنگان را پاسخی دندان شکن داد

باید تقاص خون پاکت را بگیریم
ذکر علی در مسجد الاقصی بگیریم

تو هیبت کفار را در هم شکستی
با آیه‌های فتح، محکم عهد بستی

گفتی «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» هستیم
ما شیعیان حیدر کرار هستیم

«الْصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ» در باورت بود
لییک یا مهدی ندای آخرت بود..

لییک یعنی از شیاطین دست شستن
در جنگ با دشمن، رضای دوست جستن

لییک یعنی ذکر «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ»
«ثُمَّ اسْتَقَامُوا» گفتن و ماندن در این راه

لییک یعنی قلبی از قرآن لبالب
لییک یعنی اقتدا بر صبر زینب

لییک گاهی اشک جاری از دو عین است
لییک آهی با نوای یاحسین است

تو در شهادت منتهی الآمال دیدی
تو مقتلت را روضه گودال دیدی

امروز در میدان چه جای انفعال است
هنگامه فریاد آیات قتال است

جای سلاح مسلمین روی زمین نیست
آری به قرآن حرف قرآن غیر از این نیست

باید سلاح ما به دست ما بماند
خیر و صلاح ما به دست ما بماند

گرچه جگرها پاره، دل‌ها غرق خون است
تسکین ما «انا الیه راجعون» است

برخیز پای دارها تمار باشیم
در بین عمر و زیدها، عمار باشیم

این روزها همراه تعقیبات خواندن
باید که چندین صفحه «الغارات» خواندن

هرکس به مولایش علی دارد علاقه
آن‌کس که دارد صحبت از نهج‌البلاغه

حرف امام خویش را باید بخواند
بر عهد خود با عترت و قرآن بماند

باید بماند با وصیت‌های مولا
«لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»

در دل نباید داشت از دشمن، هراسی
غافل نباید ماند از دشمن‌شناسی

باید بررسی درس‌های کربلا چیست
شمر و یزید و خولی دوران ما کیست

ما و اُخوت با شیاطین؟ وای بر ما!
باری دگر پیمان ننگین؟ وای بر ما!

دشمن تعلل بیند از ما، پیش آید
ضعف و تزلزل بیند از ما، پیش آید..

اصحاب اشعث از برائت، توبه کردند
حزب ابوموسی گریزان از نبردند

نیروی حزب الله ما غالب می آید
با «یا علی بن ابی طالب» می آید

سیدحسین یک جلوه از خیرکثیر است
فرزند عاشورا است از نسل غدیر است

باید که از او درس هم عهدی بگیریم
درس وفا با نائبالمهدی بگیریم

او جمعه رفت و جمعه ای فاتح می آید
این عبد صالح با اباصالح می آید

ای اشک طوفان کن به موج استغاثه
ای سینه محکم باش در اوج حماسه

این داغها هرچند جانسوز است امروز
والله حزب الله پیروز است امروز

سیدحسین مصداق «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» است
بعد از شهادت هم «اولی بأسٍ شدید» است

آغاز نصرالله دیدن داشت آن شب
فریاد موشک‌ها شنیدن داشت آن شب

دو وعدهٔ صادق شروع انتقام است
کار عدو در وعدهٔ بعدی تمام است..

وقتی بیاید لشکر خیرشکن‌ها
کاری نیاید دیگر از سنگرشکن‌ها

آن شب خشاب خشم ما خودجوش پر شد
موشک زدیم و لانه‌های موش پر شد

موشک شرار خشم شیران را نشان داد
تنها نه اسرائیل، عالم را تکان داد

شیعه به عزم و اقتدارش سربلند است
از غرزش لیبک یا حیدر بلند است

با جاء نصرالله و الفتحیم همراه
فتح قریب ماست با «نصر من الله»

این آیه نقش پرچم سلطان طوس است
نصرت فقط در سایهٔ شمس الشموس است

سیدمحمدرضا یعقوبی آل

آیه استقامت

از درختان سرخ حماسه
همچنان سیب می‌روید اینجا
از تنومندی سرو لبنان
من چرا؟ کوه می‌گوید اینجا

مثل ذکر مقدس، شکفته
نام تو روی لب‌های لبنان
می‌خروشد به سیلاب صهیون
با عصای تو دریای لبنان

چون شهابی نشان داده بودی
در شب واقعه یاریات را
ما تَرَکْنَاکَ یابنِ الحسینت
کرد روشن وفاداریات را

کربلا زنده شد بار دیگر
با حسین زمان عهد بستی
دست عباس شد تکیه‌گاهت
پشت شمشیرها را شکستی

تو امان عدو را بریدی
تیرها را بغل کردی ای مرد
سیدالصادقت گفت صهیون
چون به قولت عمل کردی ای مرد..

هست از جنس باروت؛ بیروت
منفجر می‌کند دشمنان را
می‌شود تلّ خاکی، تلاویو
کرده پُر موشکت آسمان را

«نصر» پسوند اسم تو بوده‌ست
دست دشمن ز کوه تو کوتاه
فتح تو آیه استقامت!
هست مصداق نصرُ من الله!..

بر دهان شیاطین صهیون
می‌زند خون تو مشت دیگر
بر مقامت سلام ای مجاهد!
بر روانت درود ای دلاور!

سید محمدحسین ابوترابی

لحظه‌های مرگ و زندگی

صحنه نبرد حق و باطل است
لحظه، لحظه‌های مرگ و زندگی است
سید مقاومت شهید شد
فرستی برای اشک و گریه نیست

پرچم حسین را نظاره کن
مادران قدخمیده را ببین
حرمه سه‌شعبه را کشیده است
کودک گلوبریده را ببین

یک قدم به فتح قله مانده است
لحظه نبرد کو به کوی ماست
در کدام جبهه ایستاده‌ایم؟
شمر در سپاه رو به روی ماست

نامه‌ای رسیده از امام ما
نامه‌ای مِنَ الحبيب الى الحبيب
حکم قطعی جهاد آخر است
بوی کربلا رسیده، بوی سیب

این سپاه آخرالزمان ماست
لشکر اراده‌های آهنین
می‌کشند و زنده می‌شویم باز
از دل شراره‌های آتشین

ای زمین خسته دل صبور باش
روزگار غم عبور می‌کند
عن قریب با سپاه عاشقان
منجی بشر ظهور می‌کند

حسین محسنات

فتح خون

«ای کاش می‌شد در کنارت...» آرزو کردیم
در باب استشهاد چشمت گفت‌وگو کردیم
مست آمدیم و مشورت‌ها با سبو کردیم
از سیب‌های سرخ لبنان پرس‌وجو کردیم

گفتند هر جا هست، دشتی لاله‌گون دارد
گفتند لبخندش نشان از فتح خون دارد

تو کیستی که از شهادتگاه می‌آیی؟
در خشم شب‌ها در رکاب ماه می‌آیی
با وعده‌های صادقیت از راه می‌آیی
از امتداد «جاء نصرالله» می‌آیی

ما از تو و دیروز و فردایت چه می‌دانیم؟
از سجده‌های نیمه‌شب‌هایت چه می‌دانیم؟

کو چشمی از چشمان تو آینه‌کاری‌تر؟
کو رودی از سرچشمه غم‌هاات جاری‌تر؟
کو باغی از باغ شهیدانت اناری‌تر؟
کو تیغی از تیغ کلامت ذوالفقاری‌تر؟

جاری شبیه رود و مثل کوه محکم تو
ما؛ پشت جبهه، سنگر خط مقدم؛ تو

از شورگفتارت الفباها رجز خواندند
آهو به آهو دشت و صحراها رجز خواندند
موسی عصا آورد و دریاها رجز خواندند
ضد یهوداها کلیساها رجز خواندند

از صورت تا بیروت دشت لاله‌پوشت بود
هل من معین می‌گفت هنگام خروشت بود

در کوه از لیبیک تو پژواک می افتاد
انگور دانه دانه از هر تاک می افتاد
هر سو شهیدی تشنه روی خاک می افتاد
خون جوانان گردن ضحاک می افتاد

شان نزول آیه‌های فتح و پیروزی
می شد شهادت قسمت یاران خوش روزی

سوگند به صبحی که نزدیک است و عالم‌گیر
سوگند به برندگی خطبه شمشیر
سوگند به خیل شهیدان جوان و پیر
به برکت زیتون و به خوش نامی انجیر

در جنگ، باغت لشکری از نخل بی سر داشت
تسبیح خون سی و سه تا الله اکبر داشت

رد می شد از قلب خطر هر لحظه راه تو
سرهای بر نیزه غریبانه گواه تو
مغنیه‌ها شمشیرداران سپاه تو
می سوزد اسرائیل از برق نگاه تو

در چشم تو دشمن رصد کرده سقوطش را
نابود خواهی کرد بیت العنکبوتش را

فاطمه عارف نژاد

سحر نزدیک است

در باور تو چشمهٔ دین می جوشد
در جان تو غیرت و یقین می جوشد
ای سید جاودان حسن نصرالله
خون تو همیشه از زمین می جوشد

بانگ ظفرت صدای پیروزی‌هاست
جان و تن تو فدای پیروزی‌هاست
ما شاهد پیروزی حزب‌اللهیم
چون خون تو ابتدای پیروزی‌هاست

ای صبح بگو به شب سحر نزدیک است
هر آینه گوش کن خیر نزدیک است
سوگند به خون تازه نصرالله
ای قدس عزیزمان ظفر نزدیک است

هادی فردوسی

خون شهید

وجدان جهانیان به هوش آمده است
رودی شده است و در خروش آمده است
از خون بنویس شاعر از خون شهید!
خون کلمات هم به جوش آمده است

صامره حبیبی

سوره نصر

ای نخل رشید، پر ثمر خواهی شد
ای مرد شهید، خوش سفر خواهی شد
آیات خدا مرگ ندارد هرگز
ای سوره نصر، زنده تر خواهی شد

جواد محمدزمانی

غصه انبوه

در بدرقه‌ات غصهٔ انبوه کم است
باید ز غم تو مرد، اندوه کم است
هشتاد و سه تن بمب چه معنی دارد؟
این حجم برای کشتن کوه کم است

محمد مهدی خان محمدی

شروع راه نصرالله

هرچند که داغ او بسی جانکاه است
هرچند که روی لب مظلوم آه است
دستان شهید بازتر خواهد بود
این تازه شروع راه نصرالله است

امیرحسین پورعزیز

طلوع نصرالله

سوگند به صبح، عمر شب کوتاه است
کوتاه‌تر از کشیدن یک آه است
هرچند سپیده‌دم سیه‌پوش شده
هر صبح پر از طلوع نصرالله است

مرتضی درزی

سرو

می‌سوزم از این آتش و می‌سوزانم
می‌میرم از این درد؟ نه! می‌میرانم
سروم که تب تبر مرا کاری نیست
من مثل درخت پرچم لبنانم

علی داودی

